یادداشت

مهسا گربندی

مدرک داریم، معنا نه!

وقتی کار نیست، مدرک می‌شود دلخوشی بیکارها. سندی می‌شود از تلاشی که به جایی نرسید. متأسفانه نسل امروز، مدرک دانشگاهی را نه نشانه دانایی، که نشانه دوام آوردن در میدان بی‌فرصتی می‌داند؛ مدرکی که شاید دری به بازار کار باز نکند، اما تسکینی برای روانی خسته از دویدن‌های بی‌نتیجه می‌شود و البته سندی برای اثبات اینکه «خواستیم، تلاش کردیم، اما نشد»!

بیش از ۳ میلیون دانشجو در دانشگاه‌ها مشغول تحصیل هستند. این عدد در نگاه اول نشانه پیشرفت به‌نظر می‌رسد، اما کافی است کمی دقیق‌تر شویم و بررسی کنیم که آیا دانشگاه در مسیر اصلی خود قرار دارد یا منحرف شده‌است؟ متأسفانه شواهد نشان می‌دهد نهادی که باید مرکز پرورش خرد و اخلاق باشد، عمدتاً به کارخانه‌ای برای تولید مدارک بی‌جان تبدیل می‌شود، جایی که انسان، نه برای فهمیدن، بلکه برای داشتن مدرک می‌آموزد.

عباس نعیمی جورشری، جامعه‌شناس و مدرس دانشگاه بر این باور است مدرک‌گرایی در ایران صرفاً یک عادت فرهنگی نیست، بلکه نوعی اختلال ساختاری در نظام آموزش عالی است. به عقیده او، دانشگاه ایرانی در سه سطح دچار بحران شده، بحران نهادی، بحران معیشتی و بحران اخلاقی.

در سطح نهادی، سیاست‌گذاران دهه‌هاست کیفیت را قربانی کمیت کرده‌اند. گسترش بی‌رویه دانشگاه‌ها از دهه ۱۳۷۰ به بعد، بدون تقویت زیرساخت‌های علمی و تربیتی، باعث شد دانشگاه از نهاد تفکر به نهاد اداری بدل شود. معیار موفقیت، دیگر پژوهش‌های عمیق یا تربیت اندیشمند نبود، بلکه تعداد دانشجو، مقاله، و آمار قبولی ملاک شد. نتیجه آنکه تحصیلات عالی از تجربه‌ای نخبه‌پرور به تجربه‌ای عمومی و بی‌کیفیت تبدیل شد.

در سطح معیشتی، بیکاری گسترده و ناامنی اقتصادی، تحصیل را به استراتژی بقا بدل کرد. ادامه تحصیل برای بسیاری از جوانان، راهی است برای به تعویق انداختن اضطراب شغلی، امیدی برای اینکه شاید مدرک بالاتر، در تازه‌ای بگشاید. مدرک در این شرایط، تبدیل به نوعی پوشش نمادین بر بی‌ثباتی اجتماعی شده، مسکنی موقت برای زخمی عمیق.

اما ریشه‌دارترین بحران، بحران اخلاقی است. در فرهنگ عمومی ما، عنوان‌هایی مانند «دکتر» و «مهندس» سال‌هاست که جای شأن اخلاقی را گرفته‌اند. ارزش فرد نه به میزان خرد و صداقتش، بلکه به مدرک و عنوانش سنجیده می‌شود. جامعه‌ای شکل گرفته که در آن، ظاهر دانایی از خود دانایی ارزشمندتر است! در چنین فضایی، علم از مقام اخلاقی خود سقوط می‌کند و تبدیل می‌شود به ابزاری برای منزلت و قدرت!

وقتی هدف از آموزش، کسب فضیلت نباشد، دانشگاه به‌تدریج از درون تهی می‌شود. دانشجویان برای نمره و مدرک تلاش می‌کنند، استادان برای امتیاز و ارتقا و مدیران برای آمار و رتبه. در چنین شرایطی، علم، به کالایی برای معامله تبدیل می‌شود.

این وضعیت تنها در سطح نگرش باقی نمانده‌است. بازار خرید و فروش پایان‌نامه و مقاله، نشانه روشن این فروپاشی اخلاقی است. صدها مؤسسه غیرقانونی به صورت علنی پایان‌نامه می‌فروشند و مقالات صوری تولید می‌کنند.

از سوی دیگر، نابرابری اجتماعی نیز از دل همین روند بیرون آمده‌است. خانواده‌های مرفه، به راحتی می‌توانند با پول، مدرک و منزلت بخرند، در حالی که طبقات پایین حتی با تلاش فراوان، به همان فرصت‌ها دسترسی ندارند. دانشگاه، به‌جای آنکه نردبان عدالت باشد، به ابزار بازتولید نابرابری تبدیل شده‌است.

در نتیجه، عمدتاً دانشگاه ایرانی میان سه نقش متناقض سرگردان مانده، از یک‌سو کارخانه‌ای برای صدور مدرک است، از سوی دیگر بازاری برای منزلت اجتماعی و در عین حال پناهگاهی برای فرار از بیکاری، اما در هیچ‌کدام از این نقش‌ها، رسالت اصلی خود را که تربیت انسان دانا و اخلاق‌مدار است، ایفا نمی‌کند.

برای عبور از این وضعیت، به بازسازی اخلاقی و فرهنگی معنای دانش نیاز داریم. اولین گام، رها کردن مدرک از قید قدرت است. نظام اداری و استخدامی باید در کنار توجه به مدرک، بر شایستگی، خلاقیت و مهارت نیز تکیه کند. همچنین گام بعدی، بازگشت دانشگاه به هویت اصیل خود است، یعنی نهادی برای پرورش عقلانیت و اخلاق. دانشگاه باید از کارخانه مدرک به اجتماع دانایی تبدیل شود، جایی که استادان به دنبال جمع کردن امتیاز نباشند، بلکه انسان‌سازی کنند. بدون شک، ارزشیابی علمی باید بر عمق یادگیری، خلاقیت و صداقت استوار باشد، نه بر آمار و مقاله.

رسانه‌ها و فرهنگ عمومی نیز باید ارزش‌های تازه‌ای بسازند. رسانه‌ها باید به‌جای تکرار القاب و عناوین، از انسان‌های صادق، متعهد و اندیشمند سخن بگویند. اگر روزی جامعه ما به‌جای افتخار به عنوان «دکتر»، به صداقت، خلاقیت و خردورزی افتخار کند، می‌توان گفت از مدار پوچی مدرک‌گرایی بیرون آمده‌ایم.

امروز، بیش از هر چیز دیگری، نیازمند بازگشت به فضیلت دانایی هستیم، به آموختن برای فهمیدن، نه برای عنوان گرفتن. شاید روزی برسد که به‌جای گفتن «اگر کار نیست، حداقل دکتر هستم»، بتوانیم با آرامش و سربلندی بگوییم: «اگر عنوانی ندارم، حداقل می‌فهمم و درست عمل می‌کنم.»

ترویج دندان‌کشی برای ایمپلنت ۲۶ میلیون تومانی!

برخی دندانپزشکان به دلیل منافع مادی ایمپلنت، کشیدن دندان‌های سالم را ترویج می‌کنند

گزارش
زهرا چیذری

محمدرضا جابری| تسنیم

درست است که قدیمی‌ها می‌گفتند «دندانی را که درد می‌کند، باید کشید» اما همان قدیمی‌ها ضرب‌المثل دیگری هم داشتند؛ اینکه «سری را که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند!» با وجود این، سود کلان برخی از خدمات دندانپزشکی موجب‌شده برخی پزشکان به بیماران خود پیشنهاد بدهند دندانشان را بکشند و به جایش ایمپلنت بگذارند! این در حالی است که درمان ایمپلنت فقط برای مواردی توصیه می‌شود که بیمار دندان از دست رفته دارد، اما کشیدن دندانی که بشود با سایر روش‌های درمانی نگه داشت، جایگزینی آن با ایمپلنت هیچ‌گونه توجیه عقلی و پزشکی ندارد. به جز اینکه منافعی پشت پرده این ماجرا باشد که ما از آن بی‌خبریم!

سر سفره صبحانه نشستم که با گذاشتن اولین لقمه در دهان، یک دانه از سیاه‌دانه‌هایی که روی پنیر ریخته‌ام زیر دندان عصب‌کشی شده‌ام، می‌رود و قسمتی از آن جدا می‌شود! من می‌مانم با غصه دندان شکسته‌ای که حالا نمی‌دانم برای درمانش باید چند میلیون تومان هزینه کنم. اولین اقدام مراجعه به پزشک است. نکته جالب توصیه پزشک برای جایگزین کردن دندان شکسته با ایمپلنت است! متعجب از توصیه دندانپزشک درباره هزینه‌های ایمپلنت و روکش از او جویا می‌شوم و پاسخ پزشک قانعم می‌کند که چرا به جای درمان دندان شکسته با روکش، به من پیشنهاد می‌دهد تا دندانم را بکشم و ایمپلنت کنم؛ قیمت روکش دندان ۶ میلیون تومان و قیمت ایمپلنت ۲۶ میلیون تومان است!

اگرچه بنا به توصیه دندانپزشک ایمپلنت یک عمر برایت کار می‌کند و روکش فقط چند سالی دوام می‌آورد، ترجیح می‌دهم دندان خودم چند سال بیشتر در دهانم باشد و از خیر ایمپلنت و هزینه ۲۶ میلیونی آن می‌گذرم.

وقتی تجربه توصیه به کشیدن دندان و ایمپلنت را با دیگران به اشتراک گذاشتم، متوجه شدم که این رویکرد تازه انگار در دستور کار خیلی از دندانپزشکان است تا جایی که به جای تلاش برای ترمیم دندان و استفاده از روش‌هایی مانند درمان ریشه و روکش به بیماران خود توصیه می‌کنند دندانشان را با ایمپلنت جایگزین کنند. نکته قابل‌تأمل اینکه درمان ایمپلنت هم همیشه موفقیت‌آمیز نیست و گاهی اوقات می‌تواند با شکست مواجه شود، حالا فکرش را بکنید هم بابت هر واحد ایمپلنت بالای ۲۰ میلیون تومان پول بدهید و هم در نهایت بی‌دندان شوید!

این تجربه‌ای است که یکی از همکارانم در جریان درمان دندانش داشته‌است.

■ جای خالی دندان با ایمپلنت امریکایی

خانم سبحانی که سال‌ها قبل دندان کرسی شماره ۶ خود را از دست داده‌بود، تصمیم می‌گیرد تا جای خالی دندانش را با ایمپلنت پر کند و به همین‌خاطر به دنبال مرکزی می‌گردد که بتواند با خیال راحت ایمپلنت دندانش را به آنها بسپارد. وی می‌گوید: «خاله‌ام هم یکی از دندان‌هایش را ایمپلنت کرده‌بود، اما متأسفانه ایمپلنت موفق نبود و در نهایت بی‌دندان ماند! با وجود این، من تصور می‌کردم تجربه ناخوشایند خاله‌ام به دلیل انتخاب مرکز نامناسب بوده‌است، به همین‌خاطر خودم پرس و جو کردم تا مرکز معتبری پیدا کنم.»

خانم سبحانی پس از جست‌وجوی فراوان به مرکز دندانپزشکی می‌رسد که علاوه بر ایمپلنت کره‌ای ایمپلنت امریکایی هم داشته که چیزی حدود ۳۰ درصد از مدل کره‌ای آن گران‌تر بوده‌است.

وی ادامه می‌دهد: برای اطمینان خاطر ایمپلنت امریکایی را انتخاب کردم، اما چشمتان روز بد نبیند!»

■ تجربه‌ای ناخوشایند

ظاهراً آقای دکتر دندانپزشک پایه ایمپلنت را در جای نامناسب کار می‌گذارد که موجب آزار و اذیت این خانم می‌شود و در نهایت برای خارج کردن پایه ناگزیر به جراحی می‌شود، اما در بین جراحی زیر زبان بیمار را هم سوراخ می‌کند و باعث می‌شود تا چند ماه نتواند غذا بخورد! در نهایت و بعد از تمام این دردسرها خانم سبحانی می‌ماند و حفره بزرگی در دهانش که جای خالی همان دندانی است که قرار بود با ایمپلنت پر شود!

> سود کلان برخی از خدمات دندانپزشکی موجب‌شده برخی پزشکان به بیماران خود پیشنهاد بدهند دندانشان را بکشند و به جایش ایمپلنت بگذارند! این در حالی است که درمان ایمپلنت فقط برای مواردی توصیه می‌شود که بیمار دندان از دست رفته دارد، اما کشیدن دندانی که بشود با سایر روش‌های درمانی نگه داشت، جایگزینی آن با ایمپلنت هیچ‌گونه توجیه عقلی و پزشکی ندارد

■ جایگزین کردن دندانپزشک به جای دندان

خانم نجفی هم تجربه مشابهی از مراجعه به دندانپزشک برای درمان دندان پوسیده‌اش دارد. وی درباره تجربه‌اش اینگونه توضیح می‌دهد: «وقتی به دندانپزشک مراجعه کردم و دندانم را مورد بررسی قرار داد، گفت میزان پوسیدگی و خرابی دندانت آنقدر زیاد است که ارزش درست کردن ندارد و نمی‌شود برایش کاری کرد. بهترین راه‌حل این است که دندانت را بکشی و با ایمپلنت جایگزین کنی».

خانم نجفی اما به جای کشیدن دندان و جایگزین کردنش با ایمپلنت تصمیم می‌گیرد تا دکترش را عوض کند! تصمیم عاقلانه‌ای که موجب شد تا همان دندانی که یک پزشک معتقد بود ارزش نگهداشتن ندارد و میزان خرابیش بیشتر از آنی است که بشود درستش کرد، توسط یک پزشک دیگر درمان شده و در دهانش باقی مانده‌بود و بی‌هیچ مشکلی آن غذا می‌خورد و زندگی روزمره‌اش را می‌گذراند.

■ کشیدن دندان فقط در موارد خاص

توصیه برخی پزشکان به جایگزین کردن دندان پوسیده و خراب با ایمپلنت در حالی است که از دید دندانپزشکی مدرن، کشیدن دندان راه‌حل درمانی نیست، بلکه دندانپزشک از روش‌های مختلفی مانند پرکردن دندان پوسیده، عصب‌کشی و روت کانال برای درمان آن استفاده می‌کند. دندانپزشکی مدرن به این نتیجه رسیده‌است که باقی‌ماندن دندان آسیب‌دیده در دهان می‌تواند مشکلات جدی برای دهان و سایر دندان‌ها ایجاد کند. با وجود این تا جایی که امکانپذیر باشد و بتوان دندان آسیب دیده را درمان کرد؛ از کشیدن دندان خودداری می‌کند. دندانپزشک می‌تواند بهترین راه‌حل را برای حفظ دندان یا کشیدن آن به شما توصیه می‌کند. کشیدن دندان تنها به چند دلیل محدود مانند آسیب‌دیدگی بسیار جدی، عفونت شدید، بیماری لثه یا قرار گرفتن دندان زیر خط لثه و بیرون نیامدن آن انجام می‌گیرد.

تجربه خانم نجفی و دو نظر کاملاً متضاد درباره یک دندان خراب در مراجعه به دو دندانپزشک نشان می‌دهد انگار برای برخی از دندانپزشکان حاشیه سود درمان مهم‌تر از درمان واقعی برای بیمار است ماجرایی که یک بار دیگر اخلاق پزشکی را زیر سؤال می‌برد.

■ نگهداشتن دندان

برای قالب‌گیری دندان شکسته به منظور گذاشتن روکش به دندانپزشک مذکور مراجعه می‌کنم. قبل از آنکه کارش را شروع کند یک‌بار دیگر از من می‌پرسد: «نمی‌خواهی ایمپلنت کنی؟ ایمپلنت یک عمر برایت می‌ماند ولی روکش عمرش دو، سه ساله است».

آقای دکتر که این حرف‌ها را می‌زند ۱۰ سال پیش را یادم می‌آید و دندانی که پیش خودش روکش کرده‌بود، اما هنوز در دهانم است. پس این‌بار قاطعانه‌تر می‌گویم: «نه آقای دکتر ایمپلنت نمی‌خواهم دندان خودم را روکش کنید.»

داستان زندگی

صادق پارسا

زنان پشم‌ریس

پلیمرهای هادی الکتریسیته که در شروع کار تولید شدند، قدرت هدایت بسیار کمی داشتند که حداکثر معادل یک صدم قابلیت هدایت مس بود. حرکت الکترون‌ها در این پلیمرها آنقدر کند و پر اصطکاک بود که اساساً به عنوان هادی الکتریسیته قابل تعریف نبودند. در حالی که هدف نهایی آن روزها تولید سیم پلیمر هادی برای جایگزین کردن سیم مسی بود.

وزن مخصوص پلاستیک تقریباً یک هشتم چگالی مس است. اگر کابل‌های پلیمر هادی به جای کابل‌های مسی مورد استفاده قرار می‌گرفت، برای انتقال نیرو از نیروگاه دست کم در هزینه تولید دکل‌های آلمینیومی امکان صرفه‌جویی زیادی فراهم می‌شد. چه دیگر نیازی به استفاده از دکل‌های پر هزینه آلومینیومی برای تحمل وزن سنگین کابل‌های مسی وجود نداشت. کابل‌های پلیمری سبک وزن را می‌توان حتی از روی تیرهای چوبی ساده هم عبور داد.

علاوه بر این جایگزین کردن سیم مسی با سیم پلاستیکی با توجه به تفاوت سنگین بهای مس و پلاستیک در همه صنایع توجیه اقتصادی بالایی داشت. به خصوص در صنایع هوا و فضا که کاهش وزن عامل مهم و تعیین کننده‌ای محسوب می‌شود، این مزیت بیشتر خود را نشان می‌دهد.

بدین جهت تولید پلیمر هدایت کننده الکتریسیته با قدرت هدایت بالا پروژه بسیار جذابی برای مراکز تحقیقاتی کشورهای مختلف بود. به نحوی که تقریباً در اکثر کشورهای پیشرفته فیزیکدانان زیادی در گیر این پروژه بودند. این میان من هم مانند سایرین با شدت و علاقه زیادی روی این طرح کار می‌کردم. در خلال همین کار تحقیقاتی بود که موفق شدم روشی به نام Template Polymerization of Electrically Conducting Polymers ارائه کنم؛ روشی که تا حدود زیادی ملهم از شیوه پشم‌ریسی زنان روستای خنامان و مدیون گله کوچک گوسفندان مادربزرگم بود. البته خیلی‌ها روی این ایده کار کرده‌بودند. شیوه پیشنهادی من شاید یکی از صدها ایده‌ای بود که مورد بحث قرار گرفت، اما بالاخره ایده‌ای بود که پاسخی مناسب داد.

مشکل اساسی حرکت الکترون در درون رشته‌های پلیمر هادی این بود که پلیمرها درست مثل رشته‌های ماکارونی جوشیده در آب، در هم و بر هم هستند. الکترون‌ها برای حرکت در مسیر این رشته‌ها با مشکل مواجه می‌شدند؛ یا به انتهای رشته می‌رسیدند و ادامه مسیری وجود نداشت یا در نقاط اتصال رشته‌های پلیمر از یک رشته به رشته دیگر می‌پریدند که این پرش مقاومت زیادی در مقابل حرکت آنها به وجود می‌آورد که باعث کاهش قدرت هدایت الکتریکی پلیمر می‌شد.

حال اگر بتوانیم زنجیره‌های پلیمر را که در حالت عادی درهم تنیده‌اند، در امتداد هم قرار دهیم به احتمال زیاد مقاومت در برابر الکترون‌ها کمتر و در نتیجه هدایت بالا می‌رفت. برای این کار باید ابتدا بستری از یک پلیمر غیرهادی که رشته‌ها در امتداد یکدیگر قرار گرفته‌اند ایجاد می‌شد و ترفندی به کار می‌گرفتم که رشد پلیمر هادی در راستای این بستر امکانپذیر شود. این دقیقاً همان مشکلی بود که من با یادآوری پشم‌ریسی زنان خنامانی سعی کردم برای آن راه‌حلی پیدا کنم.

زنان پشم‌ریس گلوله‌ای از رشته‌های در هم تنیده پشم را - که شباهت زیادی به رشته‌های در هم تنیده پلیمر دارد- با هنر چرخ‌ریسی خودشان مرتب می‌کردند و در امتداد هم می‌رشتند. این یک ایده‌بود و باید در مقیاس میکروسکوپی پیاده می‌شد. به عبارت دیگر من باید پلیمر بستر را در مقیاس میکروسکوپی می‌رشتم. در نهایت بر اساس این ایده و آزمایشاتی که انجام دادم، موفق شدم بستری پلیمری فراهم کنم تا پلیمر هادی روی آن حرکت کند و زنجیرهای آن در امتداد هم قرار گیرند.

ادامه مطلب را هفته آینده، در همین ستون و در قصه «بره‌های مادربزرگ» بخوانید.

برگرفته از کتاب
«در جست‌وجوی خلاقیت، از خنامان تا استکهلم»

گزیده

بارش در پایتخت ۹۴ درصد کم شد

بر اساس داده‌های سازمان هواشناسی، بارش در ایران تا سی و دومین روز (۱۲ آبان‌ماه) از سال آبی جاری (۱۴۰۴-۱۴۰۵) ۸۱/۸ درصد کمتر از میانگین بلندمدت است. در حالی که نرمال بارش در بلندمدت ۱۲/۸ میلی‌متر بوده، میانگین بارش سطح کشور از ابتدای مهر ۱۴۰۴ تا کنون، تنها ۲/۳ میلی‌متر است.

داده‌های سازمان هواشناسی نشان می‌دهد طی هفت روز گذشته تا پایان ۱۲ آبان، ایران ۰/۷ میلی‌متر بارش دریافت کرده و نسبت به میانگین بلندمدت، ۸۵/۷ درصد کاهش یافته‌است، چراکه ایران در بلندمدت، در طول هفت روز گذشته ۴/۷ میلی‌متر بارش دریافت می‌کرد.

سازمان هواشناسی کشور در روزهای گذشته با صدور اطلاعیه، اعلام کرد که منطقه خاورمیانه به ویژه ایران، درگیر یکی از طولانی‌ترین و شدیدترین دوره‌های خشکسالی در دهه‌های اخیر است.

سازمان هواشناسی با استناد به بررسی داده‌های اقلیمی، به شرایط آب‌وهوایی پاییز جاری نیز اشاره و تأکید کرده‌بود که حالا ششمین پاییز بسیار خشک متوالی در ایران و تاکنون میزان بارندگی این فصل به طور چشمگیری کمتر از نرمال بوده‌است.

داده‌ها نشان می‌دهد که بارش از ابتدای ماه تا پایان ۱۲ آبان‌ماه نیز، نسبت به میانگین بلندمدت ۹۰ درصد کاهش یافته‌است. در حالی که مقدار بارش در بلندمدت ۰/۷ میلیمتر بوده، در این مدت (۱۲ روز) ایران تنها از ۰/۷ میلیمتر بارش برخوردار بوده‌است.

باید گفت از ابتدای فصل جاری که مطابق با آغاز سال آبی بود نیز، ایران تنها از ۲/۳ میلی‌متر بارش برخوردار بوده‌است که این مقدار در مقایسه با میانگین بلندمدت ۸۱/۸ درصد کمتر است؛ در حالی که ایران در مدت مشابه (اول مهر تا ۱۲ آبان) و بلندمدت، حدود ۱۲/۸ میلی‌متر بارش دریافت می‌کرد، بارش سال آبی کنونی به طور چشمگیری کمتر از نرمال است.

بر اساس داده‌های هواشناسی در طول شش ماهه اول سال، به‌ویژه از ابتدای مهرماه تعداد قابل‌توجهی از استان‌ها به ویژه در فلات مرکزی و استان‌های همجوار زاگرس، خشک‌ترین دوره ۴۰ سال گذشته را سپری کردند.

جدول اطلاعات پهنه‌ای بارش استان‌ها نشان می‌دهد از ابتدای سال آبی جاری (اول مهرماه سال گذشته) همه استان‌ها نسبت به دوره بلندمدت بارش کمتری دریافت کردند. ۱۱ استان از جمله یزد، همدان، مرکزی، کهگیلویه و بویراحمد، کرمانشاه، کردستان، خوزستان، چهارمحال و بختیاری، ایلام و اصفهان با کاهش ۱۰۰ درصدی بارش مواجه بودند.

استان تهران به مرکزیت پایتخت نیز با کم‌بارشی روبه‌رو بود. در حالی که میانگین بارش تهران در بلندمدت ۲۰/۳ میلی‌متر است، اما در سال آبی جاری تنها به‌طور میانگین ۱/۱ میلیمتر بارش دریافت کرده‌است، بنابراین با کاهش ۹۴/۴ درصدی بارش روبه‌رو بوده‌است.

تحلیل
سید جواد شیخ‌الاسلامی

جهاد شناختی؛ نبرد در سرزمین ذهن‌های متصل

استکبارستیزی در فضای مجازی یک استراتژی شناختی است

ما در دوره‌ای بی‌نظیر از تاریخ بشریت زندگی می‌کنیم؛ عصر «جنگ شناختی» (Cognitive Warfare). در این نبرد، مرزها نه با تانک، که با توییتر و اینستاگرام رد می‌شود. سلاح‌ها، موشک نیستند، که «محتوا» هستند و هدف، تصرف سرزمین‌ها نیست، که «تسخیر ذهن‌ها»ست. استکبار جهانی، به رهبری مراکز قدرت در غرب، با درک این واقعیت، فضای مجازی را به اصلی‌ترین میدان برای تثبیت هژمونی (سلطه) خود تبدیل کرده‌است. در چنین شرایطی، «استکبارستیزی» دیگر یک شعار سیاسی صرف نیست؛ یک ضرورت بقا برای حفظ هویت، فرهنگ و حاکمیت ملی است. این مقاله، با رویکردی میان‌رشته‌ای (ادبیات و علوم شناختی)، به واکاوی ابعاد این نبرد و ارائه راهبرد می‌پردازد.

■ چارچوب مفهومی؛ استکبارستیزی در عصر دیجیتال

تعریف استکبار: در ادبیات دینی و سیاسی ما، استکبار به معنای گردنکشی، سلطه‌جویی و تلاش برای تحمیل اراده خود بر دیگران است. در سطح بین‌الملل، این مفهوم به نظام‌ها و دولت‌هایی اطلاق می‌شود که با ابزارهای اقتصادی، نظامی و به‌ویژه فرهنگی، در پی ایجاد یک نظام تک‌قطبی و نادیده گرفتن حاکمیت و ارزش‌های سایر ملل هستند.

تبدیل به عمل در فضای مجازی: در این فضا، استکبارستیزی به معنای «مقاومت در برابر مهندسی افکار عمومی»، «مقابله با جنگ روانی» و «خلع سلاطین از سلاح القا» است. این یک موضع دفاعی منفعل نیست، بلکه یک استراتژی فعال برای «بازتولید گفتمان مقاومت» و «ایجاد گفتمان متقابل» در برابر هجمه فرهنگی است.

■ آناتومی یک تهاجم؛ ابزارها و مکانیسم‌های استکبار در فضای مجازی

استکبار جهانی با بهره‌گیری از علوم شناختی و روانشناسی اجتماعی، به طور سیستماتیک عمل می‌کند:

۱- سلطه الگوریتمی: پلتفرم‌های بزرگ مانند فیسبوک، گوگل و اینستاگرام، با الگوریتم‌های پیچیده، جریان اطلاعاتی را که کاربر دریافت می‌کند، کنترل می‌کنند. این الگوریتم‌ها می‌توانند:

• حباب‌های فکری ایجاد کنند و کاربر را تنها در معرض اطلاعات همسو با باورهای قبلی‌اش قرار دهند.

• با سایه‌بان اطلاعاتی، اخبار و دیدگاه‌های مخالف گفتمان مسلط غربی را حذف یا حاشیه‌نشین کنند.

• با تقویت محتوای احساسی و افراطی، قطبش اجتماعی را در جوامع هدف تشدید کنند.

۲- هجوم شناختی از طریق روایت‌پردازی: مغز انسان برای درک جهان، داستان‌ها و روایت‌ها را به داده‌های خام ترجیح می‌دهد. استکبار با سرمایه‌گذاری کلان در صنایع فرهنگی (سینما، سریال، بازی‌های رایانه‌ای) و شبکه‌های اجتماعی، در حال تولید و توزیع «روایت‌های مسلط» است:

• روایت برتری تمدن غرب

• روایت شکست‌ناپذیری قدرت امریکا

• روایت غیرعقلانی و خشونت‌آمیز بودن مقاومت

• روایت بی‌ثمر بودن مبارزه با نظام سلطه

• این روایت‌ها، به تدریج و از طریق تکرار، به «پیش‌فرض‌های ذهنی» مخاطب تبدیل می‌شوند.

۳- تغییر ارزش‌ها و هنجارها: با ترویج افراطی فردگرایی، مصرف‌گرایی، شکاف نسل‌ها و نسبی‌گرایی اخلاقی، در پی تضعیف بنیان‌های خانواده، دین و ارزش‌های جمعی در جوامع هدف است.

۴- جنگ روانی و شایعه: ایجاد رعب، یأس، احساس ناامنی و بی‌اعتمادی به نهادهای داخلی، از طریق انتشار هدفمند شایعات و اخبار جعلی، یکی از کلاسیک‌ترین و در عین حال مؤثرترین تکنیک‌هاست.

■ نقشه راه مقابله؛ راهبردهای استکبارستیزی هوشمند و شناختی

مقابله با این هجوم پیچیده، نیازمند راهبردی هوشمند، چندلایه و مبتنی بر درک از کارکرد ذهن است.

۱- ساخت سکوهای بومی؛ ضرورتی استراتژیک:

۲- وابستگی به پلتفرم‌های خارجی، مانند میزبانی دشمن در خانه خودی است. تقویت و توسعه پلتفرم‌های داخلی (مانند پیام‌رسان‌های بومی، شبکه‌های اجتماعی داخلی) یک اقدام استکبارستیزانه عملی و ضروری است. این کار تنها با حمایت دولتی پیش نمی‌رود، بلکه نیازمند یک «عزم ملی» و «مهاجرت دیجیتال» آگاهانه مردم است. این پلتفرم‌ها باید از نظر کارکرد، امنیت و جذابیت بتوانند با نمونه‌های خارجی رقابت کنند.

۳- تولید محتوای گفتمان‌ساز؛ قلب نبرد شناختی

۴- ما نمی‌توانیم تنها مصرف‌کننده محتوا باشیم. باید به «تولیدکنندگان فعال گفتمان» تبدیل شویم. این تولید محتوا باید دارای ویژگی‌های زیر باشد:

روایت‌محور: به جای داده‌های خشک، باید روایت‌های جذاب، مبتنی بر ارزش‌های خودی (شهادت، ایثار، مقاومت و پیشرفت) تولید کرد. داستان دفاع مقدس، داستان مقاومت مردم فلسطین، داستان پیشرفت‌های علمی جوانان ایرانی، گنجینه‌های بی‌پایانی برای روایت‌پردازی هستند.

مبتنی بر علوم شناختی: محتوا باید به گونه‌ای طراحی شود که در حافظه بماند، باورپذیر باشد و کنشگری ایجاد کند. استفاده از قصه، تمثیل (مانند داستان ابتدای این مقاله)، تصاویر تأثیرگذار و تکرار خلاقانه، از تکنیک‌های مؤثر است.

زبان گویا و همه‌فهم: استفاده از زبان پیچیده و شعارهای تکراری، تنها بر گسل بین نسل‌ها می‌افزاید. باید با زبان روز، ساده و جذاب با مخاطب صحبت کرد.

مبتنی بر حقیقت: بزرگنمایی و ارائه اطلاعات نادرست، در درازمدت اعتبار گفتمان مقاومت را از بین می‌برد. صداقت، بزرگ‌ترین سرمایه در نبرد شناختی است.

۵- تقویت سواد رسانه‌ای و شناختی جامعه:

۶- باید به مردم آموخت که چگونه مانند یک «کارگاه ماهر» محتوا را تحلیل کنند. این سواد شامل موارد زیر است:

• شناسایی منابع معتبر در برابر منابع مشکوک.

• درک اهداف پشت محتوای تولیدشده (چه کسی؟ چرا؟).

• شناسایی شگردهای جنگ روانی مانند قطره‌چکانی کردن اخبار، برچسب‌زنی و ایجاد ترس.

• آگاهی از «سوگیری‌های شناختی» خودمان (مانند تأییدجویی، قطبی‌نگری) که ما را در برابر دستکاری آسیب‌پذیر می‌کند.

۷- فعال‌سازی کنشگری مردمی (دیپلماسی عمومی):

۸- هر کاربر می‌تواند یک سفیر و یک سرباز در این نبرد باشد. تشویق کاربران به تولید محتوای اصیل (User- Generated Content)، مشارکت در بحث‌های منطقی در صفحات بین‌المللی و معرفی دستاوردها و فرهنگ ایران اسلامی، لشکری عظیم و غیرمتمرکز را تشکیل می‌دهد که مقابله با آن برای استکبار بسیار دشوار است.

■ ادبیات به مثابه سلاح؛ بازخوانی میراث فرهنگی در نبرد مجازی

ادبیات فارسی، به عنوان تجلی‌گاه حکمت، عرفان و مقاومت یک تمدن، می‌تواند به قدرتمندترین سلاح شناختی ما تبدیل شود.

شعر به عنوان حامل پیام: اشعار مولوی (در بیان عشق و گذر از خود)، حافظ (در بیان ظلم‌ستیزی و عقلانیت)، سعدی (در بیان اخلاق و مردمداری) و شعرای معاصر مانند شهریار و حماسی سرایان دفاع مقدس، می‌توانند در قالب «پست»ها و «کپشن»های کوتاه، پیام‌های عمیق انسانی و هویتی را منتقل کنند.

تمثیل و داستان کوتاه: همان‌طور که در آغاز این مقاله دیدید، یک داستان یا تمثیل خوب، می‌تواند پیچیده‌ترین مفاهیم سیاسی-اجتماعی را به ساده‌ترین و ماندگارترین شکل در ذهن بنشاند. باید از این ظرفیت غنی ادبیات برای روایت‌پردازی مدرن استفاده کرد.

فضای مجازی می‌تواند با جذابیت‌های سطحی، ما را به مصرف‌کنندگان وابسته و بی‌هویت تبدیل کند، یا می‌تواند ابزاری در خدمت تقویت بنیان‌های فکری و فرهنگی خودمان.

استکبارستیزی در فضای مجازی، یک انتخاب نیست، یک «جهاد شناختی» است. جهادی که سلاح اصلی آن، «آگاهی»، «تولید محتوای هوشمند» و «سکوهای مستقل» است. این نبرد، در نهایت، نبردی بین «روایت استکبار» از جهان و «روایت مستضعفان» است. ما باید روایت خود را با زبانی جهانی، بر پایه حقیقت، زیبایی و عدالت، به گوش جهان برسانیم. این راه، دشوار اما ممکن است و پیروزی نهایی، از آن کسانی خواهد بود که بتوانند نه‌تنها در زمین فیزیکی، که در «سرزمین ذهن‌های متصل» نیز استقلال و هویت خود را حفظ و گفتمان جدیدی از زندگی را به بشریت عرضه کنند.